

## EPREUVE ECRITE DE LANGUE VIVANTE

## PERSAN

DUREE : 2 heures – COEFFICIENT : 2

*L'utilisation d'un dictionnaire bilingue est autorisée*

گلی ترقی

## درخت گلابی (از کتاب «جایی دیگر» تهران، ۱۳۷۹)

من این کدخدای ریش سفید را می شناسم. یادم می آید. آن زمان، کدخدا نبود. این شکلی هم نبود. گذر سال ها کسی دیگر از او ساخته است ( و از من؟). آب رفته است. مجاله شده و از هیبت دهاتی و اندام جنگلی اش اثری نمانده است. بچه که بودم، ازش حساب می بردم. چشم و ابرو و ریش و پیراهنش سیاه بود، و صدای دورگه و ترسناکش سگ های بیابان را به عوعو می انداخت. باغبان باغ دماوند و فرمانروای مطلق تمام درختان ده بود.

گذشت زمان موجودی سفید از او ساخته است، موجودی پنبه ای، پف کرده، بازیشی نقره ای و موهایی تو خالی و پوک، شبیه به کپه ای از برف. چشم بی رنگ و پر آبش، مثل تیله ای شیشه ای زیر نور زردی که نیمی از صورتش را پوشانده، پر از نقش و نگارهای محو و سایه روشن های قدیمی است و در عمق شفاف آن ته مانده ی رنگین خاطره های گذشته موج می زند. پلک های مرطوبش را با فشاری خواب آلود از هم باز می کند و من از خلال آن شکاف باریک، آن دورها، روزهای آشنا و تابستان های روشن کودکی ام را، جسته گریخته، چون خوابی ناتمام و مکرر باز می بینم. نگاه ممتد و پر حرف کدخدای ریش سفید، مثل نفسی بلند، گرد و غبار روحم را می زداید و صداهای باغ دماوند، پرنده های شب، همه های گنگ روستایی، خش خش خواب آور علف های بلند و ذکر یکنواخت مرغ حق روی درخت بید، همراه بارینش دلپذیر آب قنات توی آبگیر بزرگ باغ و خنده های شیرین آن تک چهره آن صورت دوست داشتنی در گوش و سرم می چرخد.

دماوند بچگی، با کوه سفید و گندمزارهای طلایی اش، اغواکننده تر از رختخواب گرم و تنبل کودکی، مرا در خود فرو می کشد و دقیقه های مجذوب و خاطره های مضطرب عشق - اولین عشق - مثل اشباحی برخاسته از خوابی هزار ساله، هوشیار و حاضر، به هم می آویزند و توی تن محترم و موقر و مشروط من، تن خسته و پیرم، پایکوبی می کنند.

دوازده سال دارم و دوازده هزار بار به توان صد - بیش از تحمل و وسعت قلب و روح کوچکم - عاشقم، گیجم، خوابم، خنکم. دست و پا چلفتی و مغشوش و مبهوتم. خودم نیستم (چه بهتر)، خود همیشگی ام. الکی می خندم - از آن خنده های شل و بی مایه و خنکی که دل آدم بزرگ ها را آشوب می کند، و بی دلیل بهانه گیر و بی حوصله و غمگینم. زشت و دراز و لقی لقی شده ام. صورتم

جوش زده و موهایم، بدتر از علف های خودروی هرزه، از اطراف سرم بیرون زده است. صدایم هم عوض شده، زنگدار و چندان انگیز. با این همه، با وجود لاغری و بی خوابی و بی اشتها، با وجود ترس و لرزهای مجهول و غصه های ناشناخته، با وجود پاهایم که به طور ترسناکی یک مرتبه رشد کرده اند (انگشتان دراز) و بدنم که بوی تند عرق تن می دهد (بوی بلوغ)، و با وجود بی نهایت اغتشاش حسی و فکری و بی نهایت دلهره های مبهم و بی نهایت کوفت و زهر مار دیگر، خوشبخت خوشبختم. تصمیم بزرگی گرفته ام: می خواهم نویسنده شوم.

brouhaha	هممه	puberté	بلوغ
canalisation souterraine	قنات	amas, tas	کپه
invocation, citation	ذکر	trablant	لنق
sérieux, digne	موقر	troublé	مغشوش

### Travail à faire par le candidat

#### I - COMPREHENSION (12 points)

Répondez, en français et en trois ou quatre lignes, aux questions suivantes!

- 1- Pour quelles raisons, le personnage du texte étant petit avait peur du chef du village?
- 2- Pourquoi le personnage est heureux alors qu'il se sent si mal dans sa peau?
- 3- Traduisez en français le premier paragraphe du texte.

#### II. EXPRESSION (8 points)

(répondez en persan)

(4 points)

- ۱- جمله های زیر را کامل کنید!  
گذشت زمان از باغبان ..... ساخته است.  
- اکنون صدایم عوض شده و ..... است.  
- کدخدای فعلی قبلاً ..... بود.

Production  
semi-guidée

(4 points)

- ۲- در ده تا پانزده سطر، دوران بلوغ خودتان را شرح دهید!